

داستان ملاقات و مکاتبات بوعلی و بوسعید نقد مأخذ

فتح الله مجتبابی

در مجموعه‌هایی که از رسائل و مکتوبات شیخ الرئيس ابوعلی سیناگرد آورده‌اند چندین نامه هست که در آنها شیخ به پرسش‌هایی که ابوسعید ابی‌الخیر درباره مسائل گوناگون فلسفی و منطقی و عرفانی از او کرده است جواب گفته، و نظر خود را درباره آنچه پرسیده شده، گاه به اختصار و گاهی به تفصیل بیان داشته است.^۱

در پایان رساله سرگذشت یا سیرت شیخ الرئيس، که ابوعبید جوزجانی نیمی از آن را از قول شیخ و نیم دیگر را از مشاهدات خود نوشته است، فهرستی از آثار شیخ دیده می‌شود که در آن نیز به نامه‌ای از او به ابوسعید درباره زهد اشاره رفته است.^۲

عین القضاة همدانی در کتاب تمهیدات، که ظاهراً در سال ۵۲۱ تألیف شده است، از نامه‌ای که ابوسعید به بوعلی سینا نوشته و از او ارشاد و هدایت خواسته است سخن گفته، و جواب بوعلی را به مشکل او، چنان‌که در مجموعه‌های رسائل شیخ نیز دیده می‌شود، نقل کرده است.^۳

(۱) یحیی مهدوی، فهرست نسخه‌های مصنفات ابن‌سینا، تهران، ۱۳۳۳، ص ۳-۱۱؛ و نیز فنواتی، مؤلفات ابن‌سینا، قاهره، ۱۹۵۰ م؛ دانش‌پژوه، فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۱/۳، ص ۲۱-۲۳، ۱۷۰-۱۷۷. مهدوی و دانش‌پژوه به جاهای دیگری هم که برخی از این نامه‌ها در آنها نقل شده است اشاره کرده‌اند.

(۲) Cf. Gohlman, W. E., *The Life of Ibn Sina. A Critical Edition and Annotated Translation*, New York, 1974.

(۳) تمهیدات، به کوشش عقیف عسیران، تهران، ۱۳۴۱، ص ۳۴۹-۳۵۰.

و بالاخره در کتاب حالات و سخنان شیخ ابوسعید ابی‌الخیر، که در حدود ۵۴۰ به دست یکی از نوادگان او، جمال‌الدین ابو روح، نوشته شده، نامه‌ای از ابوعلی سینا در جواب به پرسش بوسعید نقل شده و، در پی آن، داستان مشهور آمدن بوعلی به میهنه به شوق دیدار بوسعید و گفتگوی آن‌دو، به گونه‌ای که در اسرار التوحید محمد بن منور و در برخی کتاب‌های دیگر با تفاوت‌هایی دیده می‌شود، آورده شده است.

اینها قدیمی‌ترین اشارات و آگاهی‌هایی است که درباره ارتباط این دو شخص بزرگ و ملاقات و مکاتبه آن‌دو در دست داریم. آنچه در تألیفات دیگری چون *تمه صوان الحکمة* بیهقی، *نزه الادواح* شهرزوری، *عیون الانباء* ابن ابی‌اصیبه و *تاریخ الحکماء* قفطی در سده‌های ششم و هفتم هجری درباره احوال ابن سینا آورده شده و فهرستی که از آثار او در این تألیفات نقل کرده‌اند کلاً همان است که در رساله سرگذشت به نظر می‌رسد. قدمت این نوشته‌ها، که برخی از آنها به دوران حیات بوعلی و بوسعید باز می‌گردند (چون نامه‌ها و رساله سرگذشت) و بعضی به زمان‌های بسیار نزدیک به آن دوران تعلق دارند (چون *تمهیدات عین القضاة* و *حالات و سخنان و اسرار التوحید*)، به نوعی است که تردید در صحت گزارش‌ها را دشوار می‌سازد. از همین روی، در طی قرون گذشته تا زمان ما، در بسیاری از تذکره‌ها و تاریخ‌ها و تألیفات صوفیه و نیز در تاریخ‌های نظم و نثر فارسی و نوشته‌های دیگری که در ایران و بیرون از ایران درباره بوعلی سینا و ابوسعید ابی‌الخیر انتشار یافته است، از ملاقات و مکاتبه میان آن‌دو سخن گفته و داستان دیدارشان را گاهی به صورت‌های کم و بیش یکسان^۴ نقل کرده‌اند.

اما شواهد و قراین دیگر، همچون آگاهی‌هایی که درباره احوال و سرگذشت این دو شخص از منابع معتبر به دست می‌آید و تصوراتی که از شخصیت و اخلاق و افکارشان داریم، و از همه مهم‌تر، نتایجی که از بررسی دقیق و نقد منابع کهن‌تر (نامه‌ها، رساله سرگذشت، حالات و سخنان، *تمهیدات عین القضاة*، *تمه صوان الحکمة*) حاصل می‌شود چنان است که قبول ارتباط میان آن‌دو را، به گونه‌ای که مشهور است، بسیار مشکل و حتی ناممکن می‌سازد.

نخستین مشکل تفاوت و تباین کلی و بنیادی در شخصیت، رفتار، و عوالم فکری و

(۴) و گاهی به صورتی دیگر، چنان‌که در *سلک السلوک* ضیاء‌الدین نخشبی (به کوشش غلامعلی آریا، تهران، ۱۳۶۹، ص ۸۰-۸۱) دیده می‌شود.

روحی این دو شخص است. بوعلی اهل تعقل و برهان فلسفی بود. وی از اوایل ظهور ادبیات صوفیانه در میان این گروه غالباً به عنوان بارزترین نمونه عقل‌گرایی مورد طعن و ملامت بوده است. بوسعید اهل شهود و دید باطن، ریاضت و مجاهدت، و سماع و شورِ مستی بود و از آغاز کار «نام دیوانگی» بر او نهاده بودند^۵ و هر گاه که به زیارت مزار پیر ابوالفضل سرخسی می‌رفت گِردِ خاک او «طواف می‌کرد و نعره می‌زد»^۶. تربیت فکری بوعلی با شنیدن مقالات اسماعیلیان در مسئله عقل و نفس و آموزش فقه نزد اسماعیل زاهد، و قرائت منطقی ایساغوجی و هندسه اقلیدس و ریاضیات مجسطی نزد ابو عبدالله ناتلی آغاز شد و با تحصیل طبیعیات و الهیات و طب ادامه یافت. وی در اوایل عمر در این علوم، خصوصاً در طب، شهرت و آوازه‌ای بلند یافت و تا پایان عمر در این گونه علوم مستغرق بود و شمار کتاب‌ها و رساله‌هایی که در ابواب علوم، از فلسفه و منطق و ریاضیات و طب و نجوم تا نحو و لغت و زبان‌شناسی، نوشته است از صد عنوان افزون‌تر است. اما بوسعید از کودکی چندی به آموختن قرآن و تفسیر و حدیث مشغول شد، و نوجوان بود که نزد پیر ابوالفضل سرخسی به سیر و سلوک صوفیانه آغاز کرد و، پس از او، مرید ابوالعباس آملی شد و از او خرقة گرفت و، از آن پس، در میهنه و نیشابور به ارشاد و تربیت طالبان و سالکان و وعظ و تذکیر در مجالس پرداخت و تا پایان عمر در همین راه بود. شهرت او در عالم تصوف، در همان روزگار، از خراسان به دورترین مناطق عالم اسلامی رسیده بود، چنان‌که ابن حزم اندلسی، هم‌عصر او، در الفِصل، از رفتار صوفیانه خاص او سخن گفته^۷ و هجویری غزنوی، معاصر جوان‌تر او، در کشف المحجوب، از او با عباراتی چون «شاهنشاہِ محبّان و ملِک الملوکِ صوفیان» و «سلطانِ طریقت که جمله اهل زمانه او را مسخرند» یاد کرده است^۸. بوسعید، گرچه در علوم ظاهر از سرآمدان روزگار خود بود و کسانی چون ابو عبدالله فارسی و ابو المعالی عبدالملک جوینی از او حدیث نقل کرده‌اند، لیکن خود به علوم ظاهر تا آنجایی اعتنا بود که به حکم «الاشتیغال بالدلیل بعد الوصول محال» تمامی کتاب‌ها و نوشته‌های خود را در خاک کرد و آب بر آن راند و «کسر المحابر و خرق الدفاتر و نسیان العلوم» را سررشته کار

(۵) حالات و سخنان ابوسعید، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۴۸.

(۶) همان، ص ۴۴. (۷) الفِصل فی الملل و الاواء و الثمل، بیروت، ۱۹۸۶ م، جزء رابع، ص ۱۸۸.

(۸) کشف المحجوب، تهران، ۱۳۵۸، ص ۲۰۶.

خود ساخت^۹. پیر قصاب، در اوایل کار، به او گفته بود: «با مُطْلَقَه صحبت مکن یعنی که علم ظاهر را طلاق داده‌ای، بدان باز مگرد»^{۱۰}.

هرچند که در برخی از آثار ابن سینا در اواخر عمر او گرایشی به دیدگاه‌های عرفانی دیده می‌شود، لیکن میان عرفان بوعلی و تصوف بوسعید نیز تفاوت همان اندازه بزرگ است که میان شخصیت و افکار و راه و روش زندگانی آن‌دو. نوشته‌های بوعلی در این زمینه، بیش از آن‌که بیان تجربه‌های عرفانی و برخاسته از هیجانات روحی خود او باشد، کُلّاً فلسفه عرفان و تبیین حالات و کیفیات عرفانی است، و تأثیرات یونانی و نوافلاطونی و رگه‌هایی از اندیشه‌های گنوسی و هرمتی در آنها آشکار است؛ در حالی که بوسعید وارث و وابسته طریقتی بود که خاستگاه آن خراسان بود و نمایندگان آن کسانی چون بسطامی و خرقانی و ابوالعباس آملی بودند، و اساس سلوک او بر ریاضت و مجاهدت و تزکیه و تصفیة باطن، و غایت آن شهود و رؤیت قلبی بود. تفکرات فلسفی گونه در تجربه‌های بوسعید راهی و جایی نداشت. بوعلی سینا خود نه عارف بود (به معنای معروف و مصطلح کلمه) و نه رفتار و احوال صوفیانه داشت. کیفیت معاش و معیشت او به نوع دیگری بود. روزها غالباً یا به امور وزارت مشغول بود و یا در مجالس شاهانه با بزرگان دربارها مصاحبت داشت، و شب‌ها را نیز به تدریس علوم و قرائت و املا کتب می‌گذراند. شاگرد وفادارش، ابو عبید جوزجانی، گوید که هر شب طالبان علم در خانه شیخ گرد می‌آمدند و شفا و قانون خوانده می‌شد، «فَإِذَا فَرَعْنَا حَضَرَ الْمَغْتَوْنَ عَلِيَّ اخْتِلَافِ طَبَقَاتِهِمْ وَ عَبِيَّ مَجْلِسِ الشَّرَابِ بِالْأَثَرِ وَ كُنَّا يَسْتَعْلُونَ بِهِ»^{۱۱}. بوعلی به عوالم تجربه‌های عرفانی نیز به چشم علم و فلسفه می‌نگریست. در زمان او، آراء و آداب صوفیانه در میان طبقات مختلف جامعه رواج تمام یافته و به صورت جریان فکری و فرهنگی گسترده‌ای در آمده بود، و او می‌خواست که اصول و مبانی آن را، چون جلوه‌های دیگر حیات انسانی، مورد تحقیق فلسفی قرار دهد و احوال و کیفیات نفسانی آن را به روش عقلانی و برهانی توجیه و تبیین نماید. چنان‌که ملاحظه می‌شود، کمترین تناسب فکری و تشابه روحی و اخلاقی و رفتاری میان این دو شخص بزرگ در عوالم علم و عرفان وجود ندارد. در بررسی مکاتبات منسوب به این دو باز در این باب سخن خواهیم گفت.

۹) اسرار التوحید، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۴۳. و نیز ← کشف المحجوب، ص ۱۴۸.

۱۱) رساله سرگذشت، طبع گلمن، ۵۴.

۱۰) حالات و سخنان، ص ۴۳.

مشکل دیگر در زمان و مکان دیدار آنهاست. در حالات و سخنان، که ظاهراً کهن‌ترین سند در این باره است، آمده است که «بعد از آن‌که میان بوعلی و شیخ اجل... مکاتبات و مراسلات بوده بود، ابوعلی سینا را آرزو بود که مصاحبت شیخ دریابد و از مصافحت او بهره‌مند گردد»^{۱۲}. از این گفته، که در اسرار التوحید نیز به عباراتی همانند آن آمده است^{۱۳}، چنین بر می‌آید که ملاقات بوعلی و بوسعید بعد از روزگاری بوده است که با هم مکاتباتی داشته‌اند و نه پیش از آن. طرز خطاب و چگونگی پرسش‌ها و پاسخ‌ها در نامه‌ها به نوعی است که مخاطب و پاسخگو، یعنی بوعلی، در آن اوقات بایستی حکیمی بلند آوازه و بلند مقام بوده باشد، و این طبعاً باید در سال‌هایی باشد که وی در همدان و اصفهان زندگی می‌کرده است. مسلم است که بوعلی، از زمانی که در حدود ۴۰۲ به جرجان و از آنجا به ری و همدان و اصفهان رفت تا پایان عمر، هرگز به حدود خراسان باز نگشت و پیش از آن نیز، که در بخارا و خوارزم می‌زیسته، اگر شهرت و علم و مهارتی داشته، بیشتر در پزشکی بوده است تا در ابواب حکمت و الهیات و عرفان. آن هم تا آن اندازه که شخصی چون بوسعید حل مشکلات خود را در این گونه مسائل از او طلب کند. به هیچ روی نمی‌توان تصور کرد که بوعلی در جوانی و در سال‌هایی که در خوارزم و جرجان زندگی می‌کرده است چنان «آسمان بین» و «حکمت دانی» بوده باشد که بوسعید، پس از خلوت هفت روزه (یا سه روزه) با او، گفته باشد «آنچه من می‌بینم او می‌داند»، و او نیز آنچه بوسعید «می‌دیده است»، «دانسته» باشد^{۱۴}. کرامات افسانه‌وار و ناهم‌سانی که در حالات و سخنان و در اسرار التوحید، در دنبال این داستان، به بوسعید نسبت داده شده است غیر تاریخی بودن آن را نمایان‌تر می‌سازد.

در مکان ملاقات بوعلی و بوسعید، میان دو گزارشی که از آن در دست است اختلاف هست. در حالات و سخنان آمده است که بوعلی، به شوق زیارت بوسعید، به میهنه آمد. اما محمد منور، در اسرار التوحید، دیدار آن‌دو را در نیشابور دانسته و حتی گفته است که هنگامی که بوسعید به قصد زیارت غاری که عبادتگاه ابراهیم ادهم بوده است به زندرزن نیشابور می‌رفت، بوعلی را نیز با خود به آنجا برد. این روایت نیز اساس تاریخی ندارد و همه مشکلاتی که در موضوع زمان ملاقات آنها به نظر می‌رسد در اینجا نیز مطرح است.

۱۲) حالات و سخنان، ص ۹۷. ۱۳) اسرار التوحید، ص ۱۹۴-۱۹۵.

۱۴) - حالات و سخنان، ص ۹۷-۹۸؛ اسرار التوحید، همان‌جا.

بوعلی خود در رساله سرگذشت تمامی سفرهای خود را، از هنگامی که در آغاز جوانی - حدود ۲۱ یا ۲۲ سالگی - از بخارا بیرون شد تا زمانی که در حدود ۴۰۳ در جرجان ابو عبید جوزجانی بدو پیوست، یک به یک باز گفته است. بنابر گفته خود او، وی از بخارا به خوارزم رفت و از آنجا از راه نسا و باورد ره سپار طوس شد و سپس از طوس، از راه سمنقان و جاجرم، خود را به جرجان رساند. اینها سفرهایی است که وی از حدود ۳۹۱ یا ۳۹۲ تا سال ۴۰۲ داشته است و، چنانکه دیده می‌شود، در شمار این سفرها هیچ اشاره‌ای به نام میهنه یا نیشابور (که در آن روزگار شهری بزرگ و قابل ذکر بوده است) نیست. وی، در شرح سرگذشت خود، از اشخاص گم‌نام یا کم‌اهمیتی چون ابوالحسن عروضی و ابوبکر برقی، که در بخارا همسایه یا معاشر او بوده و از او در علمی که می‌دانسته کتاب‌هایی خواسته بودند، نام می‌برد. ولی چگونه است که از شخصی چون ابوسعید ابی‌الخیر که، بنابر داستان معروف، آن‌همه فراست و کرامت از او دیده و آن‌همه تأثیر در روح و فکر او داشته است هیچ سخنی نمی‌گوید؟ اگر هرگونه ارتباطی، حتی کم‌رنگ‌تر از آنچه در این داستان آمده است، میان بوعلی و بوسعید - این دو چهره بسیار درخشان حکمت و عرفان - وجود می‌داشت، نه تنها در رساله سرگذشت بلکه در تألیفات مهمی چون کشف‌المحجوب هجریری، که از معاصران جوان‌تر بوسعید بوده، در تذکره الاولیاء عطار، نفحات الانس جامی، و در کتاب‌های دیگری که در این فاصله در شرح احوال عرفا و مناقب صوفیه نوشته شده و یا در تألیفاتی چون تاریخ نیشابور عبدالغافر، انساب سمعانی، طبقات الشافعیه کبری و صفرای شبکی و آثار البلاد قزوینی، که در هر یک از آنها به مناسبت‌هایی از احوال بوسعید سخن رفته است، ذکری از آن به میان می‌آید. این شواهد و دلایل همگی حکایت از آن دارد که ملاقات بوعلی و بوسعید و آنچه در این ملاقات میان آن‌دو رفته است داستانی است ساختگی از نوع داستان‌های دیگری که درباره بسیاری از بزرگان و مردان مشهور ساخته می‌شده و در میان مردم رواج می‌یافته است.

به سبب همین مشکلات و ملاحظات بوده است که، در چند دهه اخیر، چند تن از محققان معاصر، چون رینولد نیکلسون در مطالعات در عرفان اسلامی^{۱۵}؛ ا. ا. برتلس در

سخن‌رانی خود در کنگره ابن سینا^{۱۶}؛ نجیب مایل هروی در دایرة المعارف بزرگ اسلامی^{۱۷} گزارش‌های مربوط به ارتباط و ملاقات بوعلی و بوسعید را مجعول دانسته‌اند. سعید نفیسی، در مقدمه دیوان ابوسعید ابی‌الخیر^{۱۸}، مکاتبه آن‌دو را مسلم و ملاقاتشان را داستانی بی‌اساس و برساخته از روی داستان ملاقات بوعلی سینا و ابوالحسن خرقانی دانسته است. دکتر شفیعی کدکنی، در مقدمه خود بر اسرار التوحید^{۱۹}، با احتیاط در مسئله ملاقات اظهار تردید کرده ولی وجود مکاتباتی میان آن‌دو را پذیرفته است، هرچند در این مورد نیز، چنان‌که خواهیم دید، این امکان و احتمال را که نامه‌های بوعلی در جواب شخص دیگری جز ابوسعید ابی‌الخیر باشد متفی نمی‌داند. نیکلسن، بی آن‌که دلیلی بیاورد، داستان دیدار و گفتگوی بوعلی و بوسعید را غیرتاریخی شمرده و این روایت اسرار التوحید را، که بوعلی پس از مشاهده کرامات بوسعید چشم بصیرتش باز شد و هر کتاب که بعد از آن نوشت نتیجه تأثیر این مشاهده بود، سخنی نادرست و باورناپذیر خوانده است. برتلس، در انکار صحت این گزارش‌ها، کلاً بر تضاد و تعارض دو گونه جهان‌بینی عقلی و شهودی تکیه کرده و جعل این داستان‌ها را مربوط به زمانی دانسته است که آثار فلسفی ابن سینا در محافل صوفیه اعتبار فراوان یافته بود و اینان می‌خواستند که، برای تأیید و تحکیم معتقدات نسبت به شیوخ و برای زدودن شک و تردید از دل‌ها، ابن سینا را از هواداران راه و روش خود و آراء او را موافق با آراء صوفیه قلم‌داد کنند.

از همه اینها که بگذریم، مشکل بزرگ‌تر در خود مکاتبات و پرسش و پاسخ‌هایی است که در نسخه‌ها غالباً به بوعلی و بوسعید منسوب است. در هر ده نامه‌ای که در مجموعه‌های مختلف نقل شده است، پرسش‌کننده بوسعید و پاسخ‌گوینده بوعلی است. چنان‌که گفته شد، زمان این مکاتبات، موضوعات و مطالب پرسش‌ها، طرز خطاب و القاب و عناوینی که بوسعید به بوعلی می‌دهد، همگی به گونه‌ای است که با آنچه درباره ملاقات این دو در حالات و سخنان و در اسرار التوحید آمده است تضاد و تعارض آشکار دارد. در این دو کتاب، دیدار بوسعید و بوعلی بعد از مکاتبات میان آن‌دو بوده است، در حالی که بعضی از نامه‌ها متعلق به سال‌های آخر عمر بوعلی سیناست و

۱۶ جشن‌نامه ابن سینا، ج ۲، تهران، ۱۳۳۴، ص ۱۰-۱۴.

۱۸ دیوان ابوسعید، تهران، ۱۳۳۴، ص ۱۰-۱۱.

۱۷ ج ۵، ذیل «ابوسعید ابی‌الخیر».

۱۹ اسرار التوحید، مقدمه، ص ۴۶-۵۶.

در آنها به مباحثات خود، که از آخرین آثار اوست، ارجاع می‌دهد و از آن نقل می‌کند.^{۲۰} در بعضی دیگر، پرسنده بوعلی را با عناوینی چون شرف‌الملک، فخر الکفاة، و شیخ رئیس خطاب می‌کند^{۲۱} که حکایت از دوران وزارت او در همدان و یا دوران‌های بعد از آن دارد. در یکی از این نامه‌ها، سؤال کننده خود را «خادم» بوعلی سینا و، در نامه دیگر، بوعلی را «مولا و رئیس» خود می‌خواند.^{۲۲} اما چگونه می‌توان تصور کرد که شخصی چون ابوسعید ابی‌الخیر، با آن همه مقامات و کرامات، که مرد بزرگی چون ابوالقاسم قشیری به دست و پای او افتاده بود^{۲۳} و بوعلی سینا خود، بنابر روایات، بر پای او بوسه زده^{۲۴} و مقام او را در حد انبیا دانسته^{۲۵} و در شمار مریدان او در آمده بود^{۲۶}، کسی که پوست خر بزه‌ای که از دست می‌انداخت به بیست درم می‌خریدند^{۲۷}، اکنون بوعلی سینا را مولا و رئیس خود و خود را خادم او بخواند؟ در نامه‌ای که بدان اشاره شد^{۲۸}، پرسش با این عبارت آغاز می‌شود: «اتوقع الجواب المشبع بين حضرة الشيخ الرئيس افضل المتأخرين شرف الملك فخر الكفاة... حتى اصم إلى انعامه الممتد الظلال...» با توجه به نکاتی که گفته شد، طرز خطاب و عبارت اخیر این نامه را نیز به دشواری می‌توان از سوی ابوسعید ابی‌الخیر دانست. موضوع پرسش و پاسخ هم مربوط به یکی از غوامض مسائل منطقی است که از زمان ارسطو مورد بحث و نظر بوده و تنها کسانی بدان می‌پرداخته‌اند که در این علم تبخر کامل و تحصیل و تتبع ممتد داشته‌اند^{۲۹} نه شخصی چون بوسعید که نه منطقی خوانده بود و نه اهل تعقل برهانی و منطقی بود.

در یکی دیگر از این نامه‌ها، که در تمهیدات عین‌القضات نیز نقل شده است، سؤال کننده از بوعلی سینا ارشاد و هدایت می‌خواهد و، در نامه دیگری، معنی قول صوفیه را که گفته‌اند «مَنْ عَرَفَ سِرَّ الْقَدَرِ فَقَدْ أَلْحَدَ» از او می‌پرسد؛ و باز، در نامه دیگری^{۳۰}، برای رهایی خود از وادی ظن و حیرت، از او یاری می‌طلبد. در اسرار التوحید^{۳۱} آمده است که

(۲۰) ← مهدوی، ص ۹-۱۰؛ دانش‌پژوه، ج ۳، ص ۱۷۱-۱۷۲.

(۲۱) ← مهدوی، ص ۴-۶؛ دانش‌پژوه، ج ۳، ص ۲۳، ص ۱۷۲-۱۷۳. (۲۲) ← مهدوی، ص ۵-۶.

(۲۳) حالات و سخنان، ص ۹۸. (۲۴) اسرار التوحید، ص ۱۹۵.

(۲۵) حالات و سخنان، ص ۹۷. (۲۶) اسرار التوحید، همان‌جا.

(۲۷) حالات و سخنان، ص ۴۹. (۲۸) مهدوی، ص ۴.

(۲۹) دانش‌پژوه، ج ۳، ص ۲۳-۲۱. (۳۰) مهدوی، ص ۸؛ حالات و سخنان، ص ۹۳-۹۶.

(۳۱) ص ۱۹۵.

بوعلی سینا، پس از دیدن کرامات بوسعید، مرید او شد و از آن پس هرچه در اشارات و آثار دیگر خود درباره حقایق عرفان و اثبات کرامات اولیا نوشت از برکت انقباس بوسعید بود. و باز چگونه می توان تصوّر کرد که شخصی چون بوسعید، که در اوایل کار یک شب به عقوبت نگرستن به پاره کاغذی که از دست دانش مندی گرفته بود تا سحرگاه از درد دندان نالید و خواب نکرد^{۳۲}، و در دوران عمر بسیار کس را دست گرفته و از غرور عقل به راه آورده بود^{۳۳} و آنچه را که بوعلی سینا از راه دانش و فلسفه دانسته بود او به چشم دل می دید، اکنون به علمی فراتر از فقه و حدیث که در آن صاحب نظر بود روی آورده باشد و به همان بوعلی سینا نامه بنویسد و حل مشکلات خود را در منطق و فلسفه و عرفان از او بخواهد و برای رهایی از کشاکش تردیدها دست نیاز به سوی او دراز کند؟ درباره این مکاتبات، علاوه بر آنچه گفته شد، به چند نکته دیگر نیز باید توجه داشت:

نخست آنکه در بسیاری از نسخه های موجود این نامه ها، یا سؤال کننده شخص دیگری جز ابوسعید است (چنان که در یکی^{۳۴} ابو عبید جوزجانی و در دیگری^{۳۵} ابن زبیه است) و یا کلاً ذکری از نام پرسنده نیست^{۳۶}، و بعضی دیگر مطالبی است مندرج در مباحثات بی آنکه به صورت پرسش و پاسخ باشد^{۳۷} و ظاهراً، چون بخش های دیگر مباحثات، جواب هایی است که بوعلی به پرسش هایی که بهمینار و ابن زبیه مطرح کرده اند داده است^{۳۸}.

دوم آنکه تاریخ کتابت نسخه های این نامه ها، با ذکر نام ابوسعید ابی الخیر به عنوان مخاطب، زمانی دراز و، در مواردی، چند قرن بعد از زمان حیات بوعلی و بوسعید است و کلاً به دورانی تعلق دارند که داستان مکاتبات و ملاقات آن دو (چون افسانه رفتن بوعلی به خرقان و دیدار با ابوالحسن خرقانی) در میان مردم شایع شده بود. علاوه بر اینها، در فهرستی که ابو عبید جوزجانی خود از آثار ابن سینا در رساله سرگذشت به دست داده بود هیچ ذکری از نامه یا نامه های او به ابوسعید ابی الخیر نبوده است.

(۳۲) همان، ص ۴۴. (۳۳) همان، ص ۲۱۹. (۳۴) مهدوی، ۴/ج؛ فتاوی، شماره های ۱۰۶-۲۰۴.

(۳۵) مهدوی، ۴/و؛ فتاوی، شماره های ۲۶۶-۲۶۸.

(۳۶) مهدوی، ۴/ب، ح، ط؛ فتاوی، شماره های ۱۸۱-۱۹۲.

(۳۷) مهدوی، ۴/ه، ی

(۳۸) - مهدوی، ص ۲۰۲.

فهرست مفصلی که در آخر رسالۀ سرگذشت دیده می‌شود افزوده کس دیگری است که، به گفته خود او، فهرست ابو عبید را، که شامل تقریباً چهل عنوان بوده، تکمیل کرده و شمار آثار شیخ را به نزدیک صد عنوان رسانیده است.^{۳۹} فهرست ابو عبید را بیهقی در تمۀ صوان الحکمه^{۴۰} و قفطی در تاریخ الحکما^{۴۱} و ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء^{۴۲} با اختلافاتی آورده‌اند. فهرست مفصل بعدی نیز در نسخه‌هایی از رسالۀ سرگذشت^{۴۳} و بعضی از نسخه‌های تمۀ صوان الحکمه^{۴۴} و نیز در عیون الانباء^{۴۵} دیده می‌شود. ابن ابی اصیبعه، در آغاز فهرست دوم، صریحاً می‌گوید «وللشیخ رئیس من الکتب کما وجدناه غیر ما هو مثبت فیما تقدّم من کلام ابی عبید الجوزجانی». چنان‌که گفته شد، ابو عبید در فهرست خود اشاره‌ای به مکاتبات بوعلی و بوسعید ندارد و در فهرست دوم، که ظاهراً در اواخر سده ششم گردآوری شده و در نسخه مورخ ۵۸۸ رسالۀ سرگذشت و همچنین در فهرست‌های مبتنی بر آن در عیون الانباء و تذهة الارواح شهرزوری^{۴۶} دیده می‌شود، تنها از یک رساله به عنوان «رساله الی ابی سعید ابی الخیر فی الزهد» یاد شده است، و در بعضی از نسخه‌های تمۀ صوان الحکمه که در سده هفتم کتابت شده‌اند^{۴۷} از دو نامۀ بوعلی به ابو سعید یاد شده است: «کتاب الی ابی سعید بن ابی الخیر، کتاب آخر ایضاً الیه». ابن ابی اصیبعه، در شرح احوال ابوعلی سینا، بخشی از نامه‌ای را که وی نوشته بوده با این مقدمه نقل می‌کند: «و من کلام الشیخ رئیس وصیة اوصی بها بعض اصدقائه و هو ابو سعید بن ابی الخیر». این رساله بخشی از همان نامه‌ای است که در حالات و سخنان نیز به طور ناقص مندرج است و در اینجا نیز، چنان‌که در یگانه نسخه موجود از حالات و سخنان، نامۀ سؤال‌کننده نیامده است. ولی در نسخه‌های این مکاتبه در مجموعه‌ها^{۴۸} و در کشکول شیخ بهائی^{۴۹} و نامۀ دانشوران^{۵۰} پرسش را نیز آورده‌اند. سؤال‌کننده در اغلب این موارد، جز

۳۹) «اما ذکره ابو عبید الجوزجانی فی تاریخ سیرته من فهرست کتبه فهو یقارب اربعین تصنیفاً. و قد اجتهدت فی تحصیل ما صنّف و اثبت فی هذا الفهرست ما وجدته مضافاً الی ما ذکره الشیخ ابو عبید ما یقارب تسعین تصنیفاً» (طبع گلن، ص ۹۰).
(۴۰) طبع لاهور، ۱۹۳۵ م، ص ۴۶-۴۷.

۴۱) طبع لایبزیک، ۱۹۰۳ م، ص ۴۱۸.

۴۲) طبع بیروت، ۱۹۵۷ م، جزء ۷/۱/۳.

۴۳) طبع گلن، ص ۱۱۲-۹۰.

۴۴) همان، ج ۳، ص ۲۹-۲۶.

۴۵) طبع حیدرآباد دکن، ۱۹۷۶ م، ج ۲، ص ۱۱۳. رسالۀ سرگذشت، ص ۱۱۰. (۴۷) ص ۳۱۳.

۴۸) فنوتی، شماره‌های ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۸؛ مهدوی، ۴/و.

۴۹) طبع قم، ۱۳۷۹ ق، ج ۳، ص ۴۵۷-۴۵۸.

در برخی از نسخه‌ها، ابوسعید ابی‌الخیر است، اما موضوع سؤال و کیفیت ادای مطلب در نامه پرسش، و لحن جواب شیخ‌الرئیس بدان به گونه‌ای است که نمی‌توان سؤال را از جانب ابوسعید و جواب را خطاب به او دانست. پرسنده کسی است که از هر کس که بر طریق معرفت رفته است راهنمایی طلب کرده و اکنون از بوعلی سینا، برای رهایی از سختی‌ها و پراکندگی‌های وادی‌های شک و گمان، یاری می‌جوید و از او می‌خواهد که حقایق را که دریافته است با او در میان گذارد، زیرا که تردید و تذبذب آغاز ترهّب و خداترسی است و آن نیز خود مقدمه اصلاح‌پذیری است.^{۵۱} هرچند که ابن‌سینا، در جواب، در تکریم پرسنده مبالغه می‌نماید و هدایت خواستن او را از خود به راه‌جستن بینا از نابینا و خبر گرفتن شنوا از ناشنوا تعبیر و تشبیه می‌کند، لیکن، بر روی هم، لحن سخن او بیشتر به ارشاد و تلقین استاد به شاگرد یا اندرز به دوستی جوان‌تر می‌ماند تا جواب به کسی چون ابوسعید ابی‌الخیر: «و با این همه، باید که الله تعالی آغاز و انجام هر فکرت و ظاهر و باطن هر اعتبار [آن دوست عزیز] باشد، و باید که دیده‌جان او مکحول به نظر به سوی حق و قدّم او در خدمت و عبودیت خداوند استوار و بر جای باشد، و به عقل خود در ملکوت اعلیٰ و آنچه از آیات بزرگ الهی در اوست سیر و سفر کند، و چون به قرار خود بازگشت ذات حق را در آثار او ببیند، چه او نهان آشکار است و هر چیز جلوه ظهور اوست... و باید بدانند که بهترین حرکات صلوة است و نیکوترین سکنت صیام و برترین مبرات صدقه دادن و پاکیزه‌ترین اخلاق بردباری و باطل‌ترین کارها ریا ورزیدن است...»^{۵۲}

بسیار بعید به نظر می‌رسد که این‌گونه تلقینات و ارشادات خطاب به شخصی چون ابوسعید ابی‌الخیر، با آن همه کرامات و مقامات که داشته است، بوده باشد، و کسی چون بوعلی بخواهد که با چنان لحنی او را از اهمیت صوم و صلوة و صدقه و صبر آگاه گرداند. در دنباله این نامه، در نسخه‌ای که مؤلفان نامه دانشوران نقل و ترجمه کرده‌اند^{۵۳}، تذکرات و توصیه‌های دیگری از بوعلی سینا به شخص مخاطب درج شده است دایر بر خودداری از افراط در شرب مشروباتی که مایه لهو و لعب باشد، و ترک لذات نفسانی و امثال اینها،

۵۰) در احوال ابوعلی سینا، ج ۱، ص ۷۲. + حالات و سخنان، ص ۹۳-۹۶، ۱۱۵-۱۲۰.

۵۱) - کشکول، همان‌جا. (۵۲) - کشکول، ج ۳، ص ۲۵۹.

۵۳) نامه دانشوران، ج ۱، ص ۷۴؛ حالات و سخنان، ص ۹۶، ۱۱۹-۱۲۰.

که به هیچ روی با احوال ابوسعید ابی الخیر سازگاری ندارد. چنان‌که پیش از این گفته شد، در بعضی از نسخه‌های این رساله، طرف خطاب بوعلی شاگرد و مصاحب او ابن‌زبیله است و او، هنگامی که قصد عزلت گرفتن داشته، از شیخ طلب ارشاد کرده و شیخ در جواب او این نامه را نوشته است^{۵۴}. در یگانه نسخه‌ای که از حالات و سخنان در دست است و در ۶۹۹ کتابت شده، جز بخش کوچکی از این رساله موجود نیست و نامۀ سؤال‌کننده نیز در آن نیامده است. بیشتر چنین به نظر می‌رسد که بخش‌هایی از این مکاتبه را عمداً در این کتاب نیاورده و یا از آن برداشته‌اند تا ذکر احوال سرگشتگی و حیرت سؤال‌کننده، که در اینجا ابوسعید ابی الخیر است، و تقاضای ارشاد و هدایت او از بوعلی سینا در آن نباشد. ولی، به هر حال، مسلم است که این نامه و داستان ملاقات بوعلی و بوسعید در اصل حالات و سخنان نبوده و در دوره‌های بعد، با برخی حکایات دیگر، به نسخه موجود و یا به نسخه اصل آن الحاق شده است. نجیب مایل هروی، در مقاله «ابوسعید ابی الخیر» در دایرة المعارف بزرگ اسلامی (ج ۵، ص ۵۲۹)، به روشنی این نکته را باز نموده است. این کتاب در ۵ باب است و مؤلف، در مقدمه خود، فهرست هر ۵ باب و موضوع هر باب را ذکر کرده است. باب پنجم، که آخرین باب است، «در وصایای وفات وی» عنوان دارد و با این عبارات انجام می‌پذیرد: «این بود از وصایای وفات وی [بر] طریق اختصار یاد کردیم. ایزد سبحانه و تعالی بَرَکَةُ آن شخص میمون و روضه مقدس از خلق منقطع مگرداند، بمنّه و فضلّه». روشن است که این پایانِ باب پنجم و پایانِ کتاب بوده است، ولی بلافاصله پس از عبارت دعائیّه آخر باب «وصایای وفات»، یک داستان و، پس از آن، بخشی از نامۀ بوعلی سینا و، در پی آن، چند داستانِ دیگر آورده شده که کلاً نه با مقصود و موضوعِ بابِ آخر مناسبتی دارند و نه از لحاظ شکل و اسلوبِ بیان با بخش‌های دیگر کتاب سازگار و همسان‌اند. در چهار باب پیشین و در باب پنجم، تا عبارت دعائیّه آخر آن، وحدت موضوع برقرار است، و همه حکایت‌ها و روایت‌ها در توضیح و تبیین همان موضوع‌اند، در صورتی که حکایت‌های آخر باب پنجم و نیز نامۀ بوعلی و داستان دیدار او با ابوسعید، که در این بخش نقل شده است، هیچ‌گونه ارتباطی با وصایای بوسعید و احوال او در وقت وفات ندارد. تنها دو بیت عربی

را، که بر لوح قبر بوسعید نوشته شده بوده و در آخر کتاب نقل شده است، می‌توان با موضوع باب پنجم مربوط دانست. کاملاً روشن است که آنچه بعد از جمله دعائیۀ آخر وصایا دیده می‌شود حکایت‌های گوناگون و پراکنده‌ای بوده است که در دوره‌های بعد به نسخه اصلی حالات و سخنان افزوده شده و بعضی از آنها، چون داستان‌هایی که درباره جنید و شبلی و نساج نقل شده است، چنان‌که اشاره شد، نه با حالات و سخنان بوسعید ارتباطی دارند و نه با وصایا و احوال او در وقت وفات.

از مجموع شواهد درونی و بیرونی چنین بر می‌آید که، پس از انتشار افسانه ملاقات در اواسط قرن ششم و جای گرفتن آن در باورهای عوام، بعضی از نامه‌هایی را که بوعلی سینا در جواب پرسش‌های دیگران و یا خطاب به شخص دیگری که ابوسعید یا ابوسعید نام داشته نوشته بوده است مکاتبات میان او و ابوسعید ابی‌الخیر به‌شمار آورده‌اند، و کاتبان مجموعه‌های این «اجوبه» نیز القابی چون «سلطان العارفين»، «خاتم المشايخ» و «قطب الانام» به نام مخاطب افزوده‌اند.

یک شاهد گویای دیگر نامه‌ای است که بوعلی سینا در جواب شخصی که از او طلب ارشاد و هدایت کرده است نوشته و با او از داخل شدن در کفر حقیقی و خارج شدن از اسلام مجازی سخن گفته است. این نامه ظاهراً همان است که در فهرست دوم رساله سرگذشت و فهرست‌های مبتنی بر آن به عنوان «رسالة الی ابوسعید ابی‌الخیر فی الزهد» یاد شده، و عین القضاة همدانی در تمهیدات (ص ۳۴۹-۳۵۰) آن را نقل کرده است. به سخنانی که عین القضاة درباره این نامه گفته و مشکلاتی که در گفته او مطرح است بارها اشاره شده است و کامل‌تر از همه بحث محققانه دکتر شفیعی کدکنی در مقدمه اسرار التوحید است.

در گفته عین القضاة چند نکته قابل توجه است: یکی این‌که پرسش و پاسخ بوسعید و بوعلی در رساله «اضحوی» مندرج بوده است: «اما ای دوست، در رساله اضحوی مگر نخوانده‌ای که ابوسعید ابی‌الخیر... پیش بوعلی سینا نوشت که دلتی علی الدلیل، فقال الرئيس ابوعلی فی الرسالة علی طریق الجواب...» دیگر این‌که شیخ بوسعید در مصابیح این جواب را ستوده و گفته است که «اوصلتني هذه الكلمات الی ما اوصلتني الیه عمر مائة الف سنة من العبادة» (این سخنان مرا به جایی رسانید که عمر هزار سال عبادت مرا بدان نمی‌رساند). سوم این‌که در نظر عین القضاة، ابوسعید توان و استعداد درک سخنان

بوعلی را نداشته است، چه اگر می داشت او نیز مانند بوعلی مطعون و سنگ‌سار بیگانگان می شد: «اما من می گویم که شیخ ابوسعید هنوز این کلمات را نچشیده بود. اگر چشیده بودی، همچنان که بوعلی و دیگران که مطعون بیگانگان آمدند، او نیز مطعون و سنگ‌سار بودی در میان خلق، اما صد هزار جان این مدعی فدای آن شخص باد که چون پرده دری کرده است و چه نشان داده است راه بی راهی را...»

اولاً رساله اضحویة بوعلی سینا امروز در دست است و رساله‌ای است درباره حقیقت معاد که شیخ آنرا، به مناسبت عید اضحی، برای شخصی، که در نسخه‌ها به نام الشیخ الامین ابی بکر محمد بن عبید (یا ابی بکر بن محمد بن عبید یا... بن عبدالله) یاد شده است، نوشته^{۵۵} و در آن نه ذکری از ابوسعید هست نه پرسش و پاسخی که در تمهیدات عین القضاة نقل شده است.

ثانیاً، از برکت دو کتاب حالات و سخنان و اسرار التوحید، آگاهی ما درباره احوال ابوسعید اندک نیست و می دانیم که او نه اهل کتاب نوشتن بوده و نه کتابی به نام مصابیح یا نام دیگری همانند آن داشته است.

ثالثاً، در زمان حیات عین القضاة، شهرت ابوسعید ابی الخیر و اوصاف مقامات و کرامات او به دورترین نقاط عالم اسلامی رسیده بود و بسیار بعید و دور از احتمال می نماید که قاضی همدانی، با همه قدر و منزلتی که برای بوعلی سینا در نظر دارد، ابوسعید را این چنین در قیاس با او خام و خوارمایه شناخته باشد. می دانیم که بوسعید نیز در نیشابور از طعن و لعن و خصومت کرامیان و اصحاب رأی مصون نبود. اینان در تکفیر او محضر نوشتند و از غزنین جواب موافق گرفتند و قرار نهادند که مجمعی بسازند و بوسعید را با جمله صوفیان بر سر چهار سو بردار کنند^{۵۶}. در زمان حیات بوسعید، چنان که اشاره شد، احوال و افعال غریب و خارج از رسم و قاعده او در آن سوی جهان اسلامی موجب انکار و نکوهش ابن حزم آندلسی شده بود.

بنابر این، شک نیست که بوسعیدی که در تمهیدات عین القضاة از بوعلی سینا ارشاد و هدایت خواسته و از او جواب گرفته شخص دیگری بوده است جز ابوسعید ابی الخیر میهنی، و باز شک نیست که این خلط و سهواً از جانب شخص عین القضاة نبوده است.

(۵۵) - مهدوی، شماره ۳۰.

(۵۶) حالات و سخنان، ص ۵۸-۶۰؛ اسرار التوحید، ص ۶۹-۹۳.

آشنایی قاضی همدانی با مکتب عرفان خراسان و نمایندگان معروف آن بیش از آن بوده است که چنین سهو و خطایی را مرتکب شود.^{۵۷} کهن‌ترین نسخه‌هایی که از تمهیدات در دست است نزدیک به دو یا سه قرن بعد از زمان حیات عین القضات کتابت شده‌اند.^{۵۸} و کاتبان این نسخه‌ها نیز مانند کاتبان نسخه‌های رسائل، که داستان مکاتبات و ملاقات بوعلی و بوسعید را شنیده بودند، ابوسعید (یا ابوسعید) غیر معروف این مکاتبه را همان ابوسعید ابی‌الخیر پنداشته و نام او را به همین صورت در نسخه‌ها ضبط کرده‌اند.

این کیفیت عیناً در یک مورد دیگر نیز در همین کتاب تمهیدات دیده می‌شود و آن قطعه شعری است صوفیانه که عین القضات از ابوسعید (یا ابوسعید) نام دیگری نقل کرده و کاتبان آن را به نام ابوسعید ابی‌الخیر نوشته‌اند. به تصریح جمال‌الدین ابوروح در حالات و سخنان^{۵۹} و محمد بن منور در اسرار التوحید^{۶۰}، ابوسعید شعر نمی‌گفته و آنچه از سخن منظوم که بر زبان او می‌رفته - جز ظاهراً دو رباعی - همگی سروده‌های دیگران بوده است.^{۶۱} جمال‌الدین ابوروح از قول ابوسعید نقل می‌کند: «ما هرگز شعر نگفته‌ایم. آنچه بر زبان ما رود گفته عزیزان بود، و بیشتر از آن پیر ابلقسم بود». ابیاتی که در نسخه‌های تمهیدات عین القضات به نام ابوسعید ابی‌الخیر آمده است در هیچ جای دیگری دیده نشده و اگر از ابوسعید ابی‌الخیر می‌بود و یا حتی اگر بر زبان او رفته بود، می‌بایست در حالات و سخنان یا اسرار التوحید و یا در شمار اشعار منسوب به او در تذکره‌ها و مجموعه‌های دوره‌های بعد بیتی یا مصرععی از آن به نام او نقل می‌شد. بعید نیست که این ابیات از همان ابوسعید یا ابوسعید ترمذی باشد که عین القضات در تمهیدات از او یاد کرده و گفته است: «شبی من و پدرم و جماعتی از ائمه شهر حاضر بودیم در خانه مقدم صوفی، پس ما رقص می‌کردیم و ابوسعید ترمذی بیتکی می‌گفت^{۶۲}...»

رساله‌ای از ابوسعید (در نسخه کتاب‌خانه‌های مجلس شورا و مجلس سنای سابق: ابوسعید) ترمذی در دست است به نام «مناظره الورد و بنت الکریم» به فارسی، که در فرهنگ ایران زمین، سال ۱۳۴۸، طبع و نشر شده است. این ابوسعید یا ابوسعید مردی

(۵۷) - نجیب مایل هروی، خاصیت آئینگی، ص ۹۳-۹۴، ۱۰۰.

(۵۸) - مقدمه عقیق عسیران بر تمهیدات، ص ۱۷-۲۷.

(۶۰) ص ۲۰۲-۲۰۳. (۶۱) - بحث محققانه شفیمی کدکنی در مقدمه اسرار التوحید، ص ۱۱۱-۱۱۵.

(۶۲) ص ۲۵۰.

ادیب و شاعر بوده و مناظره را برای امیری به نام قتلغ بلکا بیغو اسفهلار ابوالمحامد محمد بن علی، که ظاهراً از امیران سلجوقی بوده، نوشته و در ضمن آن اشعاری نیز در مدح این امیر درج کرده است. دوران زندگی او به درستی معلوم نیست ولی، چون در این مناظره بیتی از یکی از قصاید مختاری غزنوی که در مدح بهرام‌شاه غزنوی سروده بوده آورده شده است، تصنیف آن باید بعد از ۵۱۱ هجری (سال جلوس بهرام‌شاه) بوده باشد. این مناظره در نسخه کتابخانه مجلس شورا و مجلس سنای سابق به یک رباعی ختم می‌شود.^{۶۳} ولی در نسخه کاشان (که در فرهنگ ایران زمین به طبع رسیده)، پس از رباعی خاتمه، کاتب بیتی به وزن و قافیۀ دیگر افزوده و در آن سال «ثقه» را، که به حساب جمل برابر ۵۸۵ است، سال اتمام آن گفته است. این بیت، که در نسخه‌های دیگر نیست، بی‌شک ساخته و افزوده کاتب است و سال ۵۸۵ تاریخ کتابت نسخه است نه تاریخ تصنیف مناظره و، چون کاتب در آغاز نسخه عبارت «رحمه الله» را بعد از نام ابوسعید ترمذی آورده است، معلوم می‌شود که وفات او پیش از ۵۸۵ بوده است. هیچ بعید نیست که این ابوسعید یا ابوسعید ترمذی همان کسی باشد که عین القضاة در خانه مقدم صوفی با او دیدار داشته است.

اما ابوسعیدی که عین القضاة از مکاتبة او با ابن سینا سخن گفته چه کسی بوده است؟ دکتر شفیعی کدکنی در مقدمه اسرار التوحید (ص ۵۳)، از روی حدس و قیاس، احتمال داده است که وی همان «وزیر الامین ابوسعید همدانی» است که، بنابر ضبط بعضی از نسخه‌های تنمة صوان الحکمه، بوعلی سینا رساله اضحویه را به نام او نوشته است. حدس دکتر شفیعی کدکنی به نظر من درست است و مخاطب این نامه و چند نامه دیگر گویا همین ابوسعید همدانی بوده است. خلط و اشتباهی که در نسخه‌های تمهیدات عین القضاة در این مورد روی داده است، چنان‌که قبلاً گفته شد، باید به کاتبانی نسبت داده شود که، در وقت کتابت، ابوسعید ابی‌الخیر را به جای ابوسعید وزیر، که نزد آنان معروف نبوده است، قرار داده‌اند. اما آنچه بوعلی سینا برای ابوسعید وزیر نوشته است نه رساله «اضحویه» یا «اضحوی» بوده و نه «رساله اخری»؟! که ماسینیون از نسخه زبده

(۶۳) - فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، تهران ۱۳۱۱، ص ۱۷۹-۱۸۰، شماره ۳۰۶؛ فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه مجلس سنا، ج اول، ۱۳۵۵، ص ۱۴۹-۱۵۰، شماره ۲۹۵، و نیز نسخه‌های خطی، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، زیر نظر دانش پژوه و ایرج افشار، ۱۳۴۸، دفتر ۶ ص ۵۲۳.

الحقایق کتابخانه پاریس نقل کرده است^{۶۴}، بلکه اینها همه تصحیفات کلمه «اجوبه» بوده که به دست کاتبان در نسخه‌ها به این صورت و صورت‌های دیگر نقل شده است. در نسخه‌ای از تمة صوان الحکمه، محفوظ در کتابخانه برلین که اساس طبع لاهور (۱۹۳۵) بوده است، در شرح احوال ابوالقاسم کرمانی و ذکر مناظره‌ای که میان او و بوعلی سینا رفته بوده، آمده است: «کَتَبَ هَذِهِ الْمَنَاطِرَةَ أَبُو عَلِيٍّ إِلَى الشَّيْخِ الْوَزِيرِ الْأَمِينِ أَبِي سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ الَّذِي صَنَّفَ أَبُو عَلِيٍّ بِاسْمِهِ الرِّسَالَةَ الْأَضْحَوِيَّةَ...»^{۶۵}. مصحح کتاب، مولوی محمد شفیع، ضبط «الاضحویه» را (که در نسخه نزهة الارواح کتابخانه برلین به صورت «الاصحویه» نیز در آمده است) از روی برخی نسخه‌های دیگر و به قیاس اشاره‌ای که در فهرست آثار شیخ به رساله «اضحویه» شده است، در متن کتاب به «الاضحویه» اصلاح کرده و صورت اصلی نسخه را در حاشیه نقل کرده است. لیکن در نسخه چاپی نزهة الارواح شهرزوری، که به سال ۱۹۷۶ به کوشش دکتر سید خورشید احمد دردکن به طبع رسیده است، عین عبارت تمة صوان الحکمه درباره مناظره شیخ رئیس با ابوالقاسم کرمانی به این صورت نقل شده است: «وکتب هذه المناظره ابوعلی الی وزیر الامین ابی سعد الهمدانی الذی صنف لاجله الاجوبه من کلامه» (ج ۲، ص ۲۸). چنانکه ملاحظه می‌شود، در کتاب نزهة الارواح، که مندرجات آن کلاً منقول از تمة صوان الحکمه بیهقی و مبتنی بر نسخ قدیمی این کتاب بوده است، آنچه بوعلی سینا برای ابوسعید (یا ابوسعید) وزیر تصنیف کرده صریحاً «الاجوبه» بوده، که باید پاسخ‌های او به پرسش‌های همین وزیر بوده باشد. ظاهراً در هیچ‌یک از نسخه‌هایی که مصحح نزهة الارواح در زیر نظر داشته است ضبط «الاضحویه» در این مورد دیده نشده (← ج ۲، ص ۲۸). اما این وزیر الامین ابوسعید (یا ابوسعید)، چنانکه در بعضی از نسخه‌های تمة صوان الحکمه و در رسائل بدیع الزمان همدانی دیده می‌شود) مردی ادیب و علم دوست بوده، با ابوعلی سینا مکاتبه و پرسش و پاسخ داشته، ابوالخیر خمار به نام او رساله‌ای نوشته بوده^{۶۶}، در مجلس مناظره خوارزمی و بدیع الزمان در نیشابور شرکت داشته^{۶۷}، و بدیع الزمان در یکی از رسائل خود، در توصیف مجلس مناظره، از او یاد کرده و گفته است: «وَحَصَّرَ

۶۴) ← شفیع کذکنی، مقدمه اسرار التوحید، ص ۵۱-۵۲.

۶۶) تمة صوان الحکمه، ص ۱۴، ۳۳.

۶۷) ← یاقوت، معجم الادباء طبع قاهره، ج ۲، ص ۱۷۹-۱۸۳.

بعدهم الشيخ ابوسعید الهمدانی، وله فی الفضل قدحة المعلى و فی الادب حظة الاعلی»^{۶۸}. اشارات عین القضاة در تمهیدات به ابوسعید، به مراتب با احوال این شخص سازگارتر است تا با شخصیت ابوسعید ابی الخیر.

از مجموع شواهد و قراین موجود چنین بر می آید که داستان ملاقات و مکاتبات بوعلی سینا و بوسعید ابی الخیر و رواج آن در میان مردم و تصرفات کاتبان در نسخه‌ها، همگی بعد از زمان تألیف تنمۀ صوان الحکمه در اواسط قرن ششم بوده است. علاوه بر عواملی که در ایجاد و اشاعۀ این‌گونه داستان‌ها کلاً و معمولاً دخیل است، در تنمۀ صوان الحکمه یکی دو نکته دربارهٔ ابوالخیر خمار آورده شد که احتمالاً با این داستان بی‌ارتباط نبوده است. بیهقی در یک جا گفته است: «و قال ابوعلی سینا فی بعض کتبه: فاما ابوالخیر فلیس من عداد هؤلاء، ولعلّ الله یرزقنا لقائه، فیکون إماماً افادۀ و إماماً استفادۀ» (ص ۱۳)؛ و در جای دیگر، پس از ذکر مناظره‌ای که میان بوعلی سینا و ابوالقاسم کرمانی رفته بود، چنان‌که قبلاً نقل شد، آورده است: «و کتب هذه المناظرة ابوعلی الی الشیخ الوزير الامین ابی سعید الهمدانی... و کتب الحکیم ابوالخیر الیه رسالة المعروفة» (ص ۳۳). بعید نیست که در این عبارات ابوالخیر، که ابن سینا دیدار او را آرزو کرده است، ابوسعید ابی الخیر تصور شده باشد و، در جملهٔ اخیر، ضمیر «الیه» را به ابن سینا راجع و رسالۀ ابوالخیر به وزیر مذکور را نامهٔ ابوسعید ابی الخیر به او شمرده باشند.

□

رتال جامع علوم انسانی